

# نامه‌های امام حسین بن علی علیه السلام در جریان قیام عاشورا

محمد مهدی رضایی

## چکیده

نامه‌های بر جای مانده از ابی عبدالله علیه السلام در دوره خلافت یزید، از آغاز تا پایان واقعه کربلا، هر یک سندهای قاطع تاریخی است در حقانیت راه و حرکت و اندیشه نورانی و راهنمای آن حضرت علیه السلام در میدان مجاهدت و مبارزه با دستگاه حاکم جبار اموی. از میان یازده - دوازده نامه‌ای که از امام علیه السلام در منابع آمده، بیشتر آنها خطاب به دوستان و نزدیکان و معتقدان به حسین بن علی علیه السلام همچون محمد حنفیه، عبدالله بن جعفر و سران شیعه اهل کوفه نوشته شده که امام علیه السلام از آنها چشم یاری و حمایت داشت. اما برخورد آنها در قبال نصرت‌طلبی، روشنگری و هشدارهای امام حسین علیه السلام بسیار شگفت، تأثیربرانگیز و در بین حال درس‌آموز است. وضعیت دشمنان و پیاده‌نظام حکومت ظالم روشن بود. اما تعجب از دوستان و داعیه‌داران مسلمانی است که جز اندکی، از همراهی با امام علیه السلام سرباز زدند و حسین بن علی علیه السلام را در اوج تنهایی و مظلومیت، تنها گذاردند و این آغاز نگون‌بختی و ابتلائات آنان و آیندگان شد.

کلیدواژه‌ها: امام حسین، حکومت بنی‌یه، اهل کوفه، نامه‌ها، بیعت، عاشورا.

ده سال نخست امامت حسین علیه السلام همزمان با خلافت معاویه بن ابی سفیان است. در این دوران بنای آن حضرت علیه السلام بر قیام و اقدام‌های تند و تحریک‌آمیز علیه خلیفه نیست؛ چراکه معاویه بر اساس سیاست مکر و حيله خود و راضی نگاه داشتن توده مردم، با ظاهرسازی و مسلمان‌نمایی، می‌کوشد با حفظ ظواهر و مظاهری از اسلام در خود و در جامعه تحت حاکمیت خویش، خلیفه‌ای بحق و شایسته در نگاه مردم جلوه کند. شرایط جامعه اسلامی در زمان معاویه هنوز آن‌چنان بحرانی و غیر قابل تحمل، از جهت فساد، نشده بود که امام علیه السلام را به موضع‌گیری سخت و بی‌پرده وادارد. اگرچه در این دوره نیز از طرف حسین بن علی علیه السلام در قبال اعمال خلاف شرع معاویه و برخوردهای خشن او با شیعیان و طرفداران خط اهل بیت علیهم السلام، اعتراض‌هایی صریح، البته در قالب پیغام‌ها و مکاتبات، صورت می‌گیرد و امام علیه السلام انتقادهایی را - که طبیعتاً خوشایند فردی همچون معاویه و افکار و اعمال پلید او نیست - به او متوجه می‌سازد؛ چندان که معاویه در نامه‌ای حضرت علیه السلام را به جهت همین مخالفت‌ها به شقاق و اختلاف‌افکنی و شوراندن مردم علیه خلیفه متهم می‌سازد (ابن قتیبه، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵۴).

با روی کار آمدن یزید کار خلافت شکل و ماهیتی متفاوت پیدا می‌کند و به تعبیر درست‌تر، ماهیت خلافت اموی آن‌چنان‌که هست، خود را می‌نمایاند و به رخ مسلمانان می‌کشد. یزید بر خلاف پدرش معاویه، اهل تظاهر و پای‌بندی ریاکارانه به شریعت هم نیست و علناً گناهان بزرگ مرتکب می‌شود و از اینکه مسلمانان او را جوانی عیاش و شرابخوار و میمون‌باز بشناسند و بر فسق و بی‌ایمانی او اتفاق نمایند، هیچ ابایی ندارد. جامعه اسلامی پس از معاویه متظاهر به دین، به حاکمی مبتلا شده بود که هیچ علاقه و علقه ایمانی نداشت؛ با اهل بیت دشمنی می‌ورزید؛ شخصیتی جلف و سبکسرانه داشت؛ لهو و لعب و خوش‌گذرانی دغدغه اصلی او محسوب می‌شد و نشان می‌داد که فلسفه بر سرکار آمدن و خلیفه شدنش توطئه‌ای است اموی در محو اسلام و ریشه‌کن کردن تمام اصول و ارزش‌های دینی و بر باد دادن محصول سال‌ها تلاش و ایثار و مجاهدت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مکرمش در هدایت مردمان

و افشاندن بذر توحید و عدالت و اصالت‌های الهی و انسانی در دل و جان انسان‌ها. با وجود یزید، نهال نوپای اسلام در معرض تهدیدی جدی و بنیان‌کن قرار گرفته بود و همه شواهد بر عزم اساسی خلافت، در همه سطوح، بر عملی کردن این تهدید گواهی می‌داد. اینجاست که امام حسین علیه السلام دیگر سکوت و مدارا و بی‌اقدامی را جایز نمی‌شمرد و چون اساس اسلام و دین خدا را در خطر زوال و نابودی می‌بیند، تغییر رویه می‌دهد و با کنار گذاشتن ملاحظات و رعایت‌های گذشته، پا در میدان مواجهه و مبارزه مستقیم می‌گذارد و علم قیام علیه حکومت سراسر فسق و فساد و بیداد یزید را بر می‌افرازد تا سرانجام به بدترین و فجیع‌ترین شکل به شهادت می‌رسد.

قیام شهادت‌طلبانه ابی‌عبدالله علیه السلام در برابر یزید و عمال خبیث او نه از سر جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی بود و نه به خاطر خودخواهی و فساد و ستمگری؛ هدف امام علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن دین در حال موت خدا و جاری نمودن سنت راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و راه و رسم علی بن ابی‌طالب علیه السلام در جامعه اسلامی بود؛ از جمله روشن‌ترین گواهان بر این معنا، سخنان و نامه‌های امام حسین علیه السلام است که از ایشان به یادگار مانده و راه و اهداف و انگیزه‌های قیام امام علیه السلام را به دقیق‌ترین و مطمئن‌ترین بیان نمایان می‌سازد. مقاله حاضر، ترجمه آن دسته از نامه‌های امام حسین علیه السلام و حاوی نکته‌ها و مطالب ارزنده و راهگشا در فهم و تحلیل حماسه و حرکت جهادی ابی‌عبدالله علیه السلام است. مبنای کار در ترجمه نامه‌ها، متون موجود در کتاب گران‌ارج مکاتیب الاثمه علیهم السلام، نوشته آیت‌الله احمدی میانجی رحمه الله، بخش «مکاتیب الامام الحسین بن علی» فصل «مکاتیبه فی عهد یزید» بوده است.

از آنجا که این نامه‌ها در موقعیت‌های مختلف نهضت و خطاب به افراد با گرایش‌های متفاوت فکری و اعتقادی نوشته شده، افزون بر ارزش تاریخی، خواننده را در شناخت ماهیت قیام ابی‌عبدالله علیه السلام و شناخت دیدگاه‌های امام علیه السلام درباره اوضاع اجتماعی آن روزگار و مسئله خلافت اسلامی و جایگاه ویژه خود حضرت علیه السلام، به عنوان امام و هادی امت، و نیز تبیین خصوصیات امام حق در قبال امام باطل، یاری خواهد کرد.

## نامه یکم: به محمد حنفیه، هنگام بیرون رفتن از مدینه به مکه

محمد حنفیه، فرزند امیر مؤمنان علی علیه السلام و برادر سیدالشهدا، از شیعیان مبارز اسلام و علمدار سپاه علی علیه السلام در جنگ جمل بود. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، همچون دیگر بنی هاشم، در مدینه انزوا گزید و از او موضع‌گیری خاص سیاسی در زمان امام حسن علیه السلام گزارش نشده است. پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، آن‌گاه که ابی عبدالله از بیعت سر باز زد و قصد خروج از مدینه به سوی مکه نمود، محمد حنفیه جزو کسانی بود که امام علیه السلام را از رفتن بر حذر می‌داشت و به دوری جستن از نیروهای حکومت و بهانه ندادن دست حاکمیت توصیه می‌کرد. امام حسین علیه السلام برادرش محمد را دل‌داری داد و خیرخواهی‌اش را ستود و به ایشان اجازه فرمود در مدینه بماند و از بنی هاشم مراقبت نماید و گزارش حال آنان را به حضرت علیه السلام برساند و آن‌گاه در وصیتنامه معروف خود به وی، اصول اهداف قیام خود و مسئولیت دیگر مسلمانان در قبال این حرکت را بیان فرمود. اینک تفصیل ماجرا، از مقتل الحسین خوارزمی:

حسین بن علی علیه السلام چند شبی پیش از بیرون رفتن از مدینه، نزدیک قبر جد بزرگوارش رفت و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا! من حسینم، پسر فاطمه، پسر تو و پسر دختر تو؛ همان نوادہات که میان امت خود همچون امانتی گران بر جای نهادی. گواه باش ای پیامبر خدا که اینان مرا بی‌یاور گذاشتند و حقم را تزییع کردند و حرمتم را نگاه نداشتند و این تا روزی که به دیدارت آیم، شکایت من از این امت است.

آن‌گاه به نماز برخاست و به رکوع و سجده مشغول گردید.

ولید بن عتبہ همان شب مأموری را به خانه حسین علیه السلام فرستاد که بنگرد آیا از مدینه خارج شده یا نه. چون دانست که در خانه نیست، گفت: «خداوند را سپاس که بیرون رفت و خداوند مرا به ریختن خون او مبتلا نکرد». امام حسین علیه السلام صبح هنگام، به خانه بازگشت.

در سومین شب، امام علیه السلام بار دیگر به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله مشرف شد و چند رکعت

نماز به جای آورد و پس از نماز عرضه داشت:

خداوندا! این، قبر پیامبرت محمد است و من فرزند دختر پیامبر توأم. کاری برایم پیش آمده که خود می‌دانی. خداوندا! من نیکی‌ها را دوست می‌دارم و از نکرات بیزارم. اینک از تو، ای صاحب جلال و حرمت، می‌خواهم به حق این قبر و یگیری که در آن است، در این واقعه چیزی را برایم بخواهی و پیش‌آوری که رضایت تو و رضایت رسول‌الله و رضایت مؤمنان در آن است.

پس شروع به گریستن کرد و این حالت تا نزدیک صبح برای ایشان باقی بود. آن‌گاه سر خود را بر قبر گذاشت و خوابی سبک او را در ربود. در خواب، رسول خدا ﷺ را دید که با گروهی انبوه از فرشتگان، که در طرف راست و چپ و در پیش رو و پشت سر او قرار داشتند، به او نزدیک می‌شود. پیامبر ﷺ چندان نزدیک آمد که حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و پیشانی‌اش را بوسه زد و فرمود:

محبوب من، حسین! گویا می‌نم که به زودی به خون خود آغشته می‌شوی و در سرزمین کربلا سر از تنت جدا می‌کنند و این کار به دست جماعتی از امت من صورت می‌گیرد. درحالی که تو تشنه‌ای و آب نمی‌دهند و جگر سوخته‌ای هستی که سوز عطش را فرو نمی‌نشانند و اینان، با وجود این، شفاعت مرا آرزو دارند. چه فکر می‌کنند؟! خداوند آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند و نزد خداوند هیچ نصیبی نخواهند داشت. عزیز من، حسین! پدر و مادر و برادرت پیش من‌اند و مشتاق دیدار تو. و در بهشت برای تو مقامات و مراتبی مهیا گردیده که جز با شهادت به آنها نتوانی رسید.

ابی‌عبدالله علیه السلام چشم به جدّ بزرگوارش پیامبر صلی الله علیه و آله دوخته و سخنان او را می‌شنود و می‌وید: «ای جد نازنین من! مرا نیازی به بازگشت به دنیا نیست. دستم را بگیر و با خود به قبر وارد کن». پیامبر صلی الله علیه و آله به او می‌رماید: «حسین جان! تو باید به دنیا بازگردی تا طعم شهادت در راه خدا را بچشی و به آن پاداش بزرگ - که خداوند در ازای این فداکاری برایت مقدر کرده -

نائل شوی و بدان که تو و پدر و برادرت و عمویت و عموی پدرت در روز قیامت در یک گروه محشور می‌شوید و به بهشت می‌روید».

امام حسین علیه السلام نگران و بیمناک از خواب پرید و آنچه را در رؤیا مشاهده کرده بود، برای خانواده و بنی‌المطلب باز گفت. در آن روز، در شرق و غرب عالم، کسی نبود که از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله غصه‌دارتر باشد و چشمان اشک‌بارتر داشته باشد.

حسین علیه السلام آماده شد و تصمیم گرفت از مدینه خارج گردد. شب‌هنگام کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام رفت و آنجا نماز خواند و او را بدرود گفت. آن‌گاه قبر برادرش حسن علیه السلام را زیارت کرد و نمازی به جای آورد و او را وداع گفت و صبحگاهان به خانه بازگشت. همان وقت، محمد حنفیه خدمت حضرت علیه السلام رسید و گفت:

برادرم! جانم به فدایت. تو نزد من از همه محبوب‌تر و عزیزتری. درحالی که من هیچ‌گاه نصیحت و خیرخواهی خود را از کسی دریغ نکرده‌ام و اکنون کسی جز تو به این خیرخواهی سزاوارتر نیست؛ چرا که تو و من برادریم و تو خود من، و روح و چشم و بزرگ‌خاندان منی و کسی هستی که اطاعتش بر من واجب است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی تو را شرافت بخشیده و از مهتران بهشت قرار داده است. می‌خواهم چیزی بگویم. آن را از من بپذیر.

حسین علیه السلام فرمود: «هرچه می‌خواهی و به نظرت می‌رسد، بگو». محمد گفت:

پیشنهاد می‌کنم تا جایی که ممکن است خود را از یزید بن معاویه و از آبادی‌ها دور نگاه داری و نمایندگانت را به میان مردم بفرستی و به بیعت با خود دعوتشان کنی. اگر با تو همپیمان شدند، خداوند را بر این امر سپاس گویی و به شیوه رسول‌الله و خلفای راشدین و هدایت یافته، کار ایشان را بر عهده‌گیری تا روزی که خداوند جانت را بستاند؛ درحالی که هم او از تو خوشنود است و هم جماعت مؤمنان؛ همچنان که از پدر و برادرت راضی بودند. اما اگر مردم، پیرامون کسی دیگر فراهم آمدند، باز شاگرد خداوند باش و سکوت اختیار کن و در خانه بنشین. بی‌شک من نگران

توأم که مبادا به شهری از شهرها وارد شوی یا به مردمی رو کنی و میان شما جنگ و کشتاری رخ نماید. عده‌ای با تو همراه شوند و عده‌ای علیه تو اقدام کنند و تو در میان، کشته شوی.

حسین علیه السلام فرمود: «برادر! می‌گویی به کجا روم؟» گفت:

به مکه برو، اگر در آنجا کارت به سامان شد، این همان چیزی است که می‌خواهی. والا به سرزمین یمن برو که مردمش یاران جد و پدر و برادرت بودند و قلب ایی مهربان و نازک دارند و سرزمینشان پهناورترین است و آنها خود از همه خردمندترند. اگر سرزمین یمن تو را پذیرفت، چه بهتر؛ و گرنه به ریگزارها و قله‌های مرتفع پناه ببر و از شهری به شهر دیگر کوچ کن تا ببینی که کار مردمان به کجا منتهی می‌شود و خداوند خود میان ما و این جماعت فاسق داوری فرماید.

ابی عبدالله علیه السلام فرمود: «برادرم! به خدا سوگند اگر هیچ پناه و گریزگاهی وجود نداشته باشد، هرگز با یزید بن معاویه دست بیعت نخواهم داد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! وجود یزید را خیر و برکت مده!». محمد حنفیه چیزی نگفت و به گریه افتاد و امام علیه السلام نیز لختی گریست و آن‌گاه فرمود:

برادرم! خداوند از طرف من تو را پاداش خیر دهد! تو خیرخواهی کردی و پیشنهاد درست دادی. امیدوارم که رأی تو قرین توفیق و استواری باشد. اما من تصمیم به رفتن به مکه دارم و من و برادران و برادرزادگان و دیگر پیروانم که با من همراه و هم‌رأی و هم‌پیمان‌اند، همگی آماده حرکتیم و تو - برادر من - عیبی ندارد که در مدینه بمانی و مراقب بنی‌هاشم باشی و چیزی از امور ایشان را از من پنهان نداری.

آن‌گاه امام حسین علیه السلام دوات و کاغذ طلبید و این وصیت را برای برادرش محمد، به قلم آورد:

بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اوصى به الحسين بن علي بن ابي طالب الي اخيه محمد بن علي المعروف بابن الحنفية: ان الحسين بن علي يشهد ن لا اله الا الله وحده

لا شريك له، وأنَّ محمداً عبده ورسوله، جاء بالحق من عند الحقِّ، وأنَّ الجنة والنار حق، وأن الساعة آتية لا ريبَ فيها وأنَّ الله يبعث من في القبور. إني لم أخرج اشرأراً لا بطراً ولا مُفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت أطلبُ الاصلاح في أمةِ جدي محمدٍ أريدُ أن آمرَ بالمعروفِ وأنهي عن المنكرِ وأسيرُ بسيرةِ جدي محمد و سيرة ابي علي بن ابي طالب. فمن قبلني بقبولِ الحقِّ فاللهُ أولى بالحقِّ، و من ردَّ عليَّ هذا صبرتُ حتى يقضِيَ اللهُ بيني وبين القومِ بالحقِّ، و يُحكِّمَ بيني وبينهم و هو خيرُ الحاكمين.. وهذه وصيتي يا أخي، و ما توفيقِي الا باللهِ عليه توكلتُ و اليه اُنيبُ و السلام عليك و علي من اتبع الهدى و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

بسم الله الرحمن الرحيم. اين وصيت حسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام است به برادرش محمد بن علي، معروف به ابن حنفيه: حسين بن علي عليه السلام گواهی می دهد که هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست و او یگانه است و شریک ندارد. و اینکه محمد بنده و رسول خداست که حق را از سوی خدای حق به ارمغان آورد. و بهشت و آتش حق است و قیامت بی هیچ تردیدی، آمدنی است و خداوند مردگان در گورها را زنده می گرداند و بر می انگیزاند. من هرگز از سر طغیان و دشمنی و ظلم و تبهکاری و بیداد از مدینه بیرون نمی روم. تنها دلیل من برای خروج اصلاح خواهی و به سامان کردن امور امت جدم محمد صلی الله علیه و آله است. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به شیوه جدم محمد و سیره پدرم علی عليه السلام رفتار کنم. پس هر کس مرا از آن جهت که حق با من است، بپذیرد، بی شک خداوند به حق سزاوارتر است و هر کس حق مرا اکار کند، صبر پیشه می سازم تا خداوند خود میان من و این جماعت به حق داوری کند و حکم فرماید که او بهترین حکم کنندگان است. و این وصیت من بود برادر! و توفیق و کامیابی من جز به اراده خداوند نخواهد بود. بر او توکل دارم و به او روی می کنم و سلام بر تو و هر کس که طریق هدایت پیماید. و لا قوة الا بالله العلي العظيم. امام عليه السلام نامه را پیچید و مهر کرد و به برادرش محمد سپرد. سپس او را بدرود گفت و



نیمه شب، با همه خانواده‌اش راهی مکه شد. و این، در سومین شب از ماه شعبان سال ۶۰ هجری بود. امام علیه السلام از راه اصلی، به سوی مکه حرکت کرد و همچنان که می‌رفت، این آیه را می‌خواند: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (قصص: ۲۱)؛ «پس هراسان و درحالی که هر سو را می‌نگریست، از آن شهر بیرون رفت و گفت: پروردگارا! مرا از ستمکاران رهایی بخش» (خوارزمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ابن اعثم، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۲۱).

### نامه دوم: بنی‌هاشم هنگام خروج از مدینه

اهل مدینه و به طور خاص بنی‌هاشم از همان روزی که ابی‌عبدالله علیه السلام با طرح ولایتعهدی یزید از طرف معاویه مخالفت ورزید و با یزید بیعت نکرد، مورد بی‌مهری معاویه قرار گرفتند. معاویه بر آنان سخت گرفت و از عطا و بخشش خود محرومشان ساخت. با وجود تمام مشکلات و تهدیدهای حکومت، بنی‌هاشم به خواست معاویه تن در ندادند و حاضر به بیعت با یزید نشدند. این جزو مسلمات تاریخی و نمونه‌ای از موضع‌گیری‌های حق و ظلم‌ستیزانه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل طواغیت و حاکمان جور است. با این همه یک سؤال و ابهام همواره درباره بنی‌هاشم و همراهی نکردن آنان با امام حسین علیه السلام وجود دارد که چه عامل یا عواملی آنان را در مدینه زمینگیر و سست نمود و ابی‌عبدالله علیه السلام مجبور شد با تعداد اندکی، که جز خویشان و نزدیکانش نبودند، قدم در آن راه پرخوف و خطر بگذارد و از حمایت و یاری کسانی که بیشترین حق و ولایت را برگردنشان داشت، محروم بماند. آیا جوّ ارباب و تهدید پس از مرگ معاویه عامل بود یا دلخوشی‌ها و راحت‌طلبی‌ها و فریبندگی‌های دنیایی بر آنان غلبه کرده بود و در آنان عزم و انگیزه حرکت و اقدام و اعتراض و جان‌نثاری در راه دین خدا را در کنار ولی خدا به حداقل ممکن رسانده بود. هرچه بود، امام حسین علیه السلام ناامیدانه و با دل‌تنگی و اندوه نسبت به بی‌تفاوتی و مرعوبیت بنی‌هاشم، مدینه را به قصد مکه ترک کرد؛ اما پیش از رفتن در چند کلمه آکنده از خیرخواهی و هدایت‌گری، و با لحنی قاطع، حجت را بر آنان تمام کرد و آینده‌شان را بر روشن‌ترین شکل در دو صورت همراهی کردن و همراهی نکردن با امام علیه السلام، پیش چشمشان آورد که اگر به او ملحق شوند، به شهادت - که رستگاری

ابدی است - می‌رسند؛ وگرنه هرگز روی فتح و کامیابی و راحت نخواهند دید.

حمزة بن حمران گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام سخن از قیام حسین علیه السلام و همراهی نکردن محمد حنفیه با ایشان به میان آمد، حضرت علیه السلام به من فرمود: حمزه! بعداً در این باره با تو سخن خواهم گفت. در باب این موضوع، دیگر سؤال نکن. حسین علیه السلام چون خواست از مدینه بیرون رود، کاغذ طلبید و بر آن نوشت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بَنِي هَاشِمٍ: اَمَّا بَعْدُ. فَاِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ مَعِيَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ. وَالسَّلَامُ.

بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به بنی‌هاشم: اما بعد، هر کس به من ملحق شود، به شهادت خواهد رسید و هر کس واپس ماند، هرگز پیروز و کامیاب نخواهد شد. والسلام (صقار، ۱۴۰۴ق، ص ۴۸۱).

### مه سوم: به یزید بن معاویه و ابراز بیرازی از عملکرد او

ظاهراً هنوز امام حسین علیه السلام به مکه نرسیده بود که یزید از جریان مطلع می‌شود و در نامه‌ای تهدیدآمیز به عبدالله بن عباس، اولاً او را از حرکت امام علیه السلام آگاه می‌کند و ثانیاً از گمان خویش می‌گوید که ابی عبدالله علیه السلام به تحریک و پیش‌اندازی گروهی از مردم عراق، که او را به آرزوی خلافت انداخته‌اند، به چنین اقدامی دست زده و با این کار خود پیوند خویشی و قبیله‌ای را گسسته است. پس چه خوب که وی (ابن عباس) - که بزرگ بنی‌هاشم و مورد توجه حسین علیه السلام است - او را از هر کار تفرقه‌انگیز و دردسرسازی باز دارد و مانع شقاق و جدایی بین مسلمانان شود.

ابن اعثم گوید: در این میان نامه‌ای از یزید بن معاویه خطاب به مردم مدینه (بنی‌هاشم و دیگران) از شام توسط نامه‌رسان به مدینه رسید که در آن این اشعار نوشته شده بود:

هان! ای سواری که بامدادان بر شتر تنومند خود شتابان ره می‌سپاری

- با اینکه از قریش دور افتاده‌ام، به ایشان برسان میان من و سین خدا و پیوند خویش

حکم خواهد کرد

- سوگند به مقامی که کنار کعبه قرار دارم، بیادش آورم پیام الهی را و آنچه باید بدان

وفادار بود

- شما به افتخار مقام مادرتان قوم خود را اندو بین می‌کنید به جان خودم سوگند که مادری پارسا و گرامی و پاک است

- او کسی است که هیچ‌کس به فضیلتش نرسد دختر پیامبر و گزیده‌تر کسی است که می‌دانند

- فضیلت او برای شما برترین فضیلت است و دیگران نیز از ای فضیلت بهره‌ای دارند

- من به خوبی می‌دانم و هیچ نادرستی و کذبی در آن نیست و ظن و گمان گاهی راست می‌آید و گاهی نه

- که آنچه در پی آنید به زودی از کفتان خواهد رفت به صورت کشتگانی که عقاب‌ها و کرکس‌ها براستان خواهند آورد

- ای قوم ما! آتش جنگ را که آرام گرفته بر می‌فروزید به ریسمان صلح چنگ زنید و به آشتی پناه برید

- جنگ مردمان پیش از شما را فریفته و امت‌هایی را تباه و نابود کرده است

- با خود منصف باشید و با گردنکش خود را هلاک مسازید چه بسا طاغیانی که پایشان لغزیده است

مردم مدینه این اشعار را - که از آن بوی تند تهدید و سرکوب به مشام می‌رسید - خواندند و آن‌گاه نامه‌رسان و نامه را خدمت امام حسین بن علی علیه السلام فرستادند. امام علیه السلام چون اشعار را نگریست، دانست که نامه از یزید بن معاویه است. پس در جواب چنین نوشت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ ، اَنْتُمْ بَرِيْئُوْنَ مِمَّا اَعْمَلُ وَاَنَا بَرِيٌّْ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ، وَالسَّلَامُ .

به نام خداوند بخشنده مهربان اگر تو را کذیب و انکار کردند، بگو: کار من برای من، و کار شما برای شما باشد. شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید بیزارم. والسلام.

آن‌گاه ابی‌عبدالله علیه السلام تمام یاران و اصحابش را - که قصد همراهی با حضرت و حرکت به سوی عراق داشتند گرد آورد و به هرکدام ده دینار و یک شتر برای حمل بار سفر عطا کرد و بعد از طواف خانه خدا و سعی بین صفا و مروه، مهیای حرکت شد و دختران و خواهرانش را سوار بر مرکب نمود (ابن‌اعثم، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۶۸).

## امه چهارم: به کوفیان وقتی که مسلم بن عقیل را به نمایندگی نزد ایشان فرستاد

پس از مرگ معاویه، بزرگان کوفه - که شهر شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بود - در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند. سلیمان پس از گزارش مرگ معاویه و امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید، به آنان گفت: اگر حقیقتاً می‌دانید که برای یاری امام علیه السلام و نبرد با دشمنانش آمادگی دارید و توان از جان گذشتگی و ایثار در شما هست، به او نامه بنویسید و اعلام آمادگی کنید؛ وگرنه او را نفریبید و بی‌جهت دم از حمایت و جانبازی نزنید.

بی‌شک سلیمان بن سرد، کوفیان را به خوبی می‌شناخت و از روحيات آنان آگاهی تمام داشت. می‌دانست که مردمی پرشور و حرارت‌اند و البته تا آنجا که پای فداکاری و ایثار جان به میان نیامده، از جهت فکری و ادعا چیزی کم ندارند. یعنی حق را از باطل به درستی باز می‌شناسند و می‌فهمند چه کسی حق است و راست می‌گوید و چه کسی باطل است و دروغ می‌گوید. اما مقدم بر تمام این درست‌فکری‌ها و تشخیص‌های حق، منافع و برخورداریهایی دنیایی قرار دارد که نهایتاً اگر پای این منافع‌ها به وسط کشیده شود، تشخیص آنان نیز عوض می‌شود و دست از حق و مطالبه آن برمی‌دارند و به باطل می‌گرایند و در صف مخالفان و دشمنان پیشوای حق در می‌آیند.

حاضران در جلسه قاطعانه و یک‌صدا بر جهاد و فداکاری و ایستادگی تا پای جان در کنار حسین بن علی علیه السلام تأکید کردند و بر جنگ با دشمنانش متعهد گردیدند و نامه نوشتند. به تصریح همه مورخان، کوفی‌ها نامه‌های بسیاری به اباعبدالله علیه السلام نوشتند؛ نامه‌های فردی و نامه‌های گروهی با امضاهای متعدد. نامه‌ها همچون سیل از کوفه به مکه سرازیر می‌شد و به امام حسین علیه السلام می‌رسید و همه یک پیام و محتوا داشت که خواهان رهسپاری وی به سوی کوفه بودند تا کسی را که به ناحق زمامدار مسلمانان گشته و جزو بدترین و شریرترین انسان‌هاست، از میان بردارد و مردمان را از زیر یوغ ظالم و استبداد امویان رهایی بخشد.

شمار امضاکنندگان نامه‌ها، که به دوازده هزار نفر رسید، امام علیه السلام که تا آن وقت سکوت اختیار کرده بود، دیگر بی‌پاسخ گذاشتن درخواست‌ها را بر خود روا نشمرده و برای اتمام

حجت با نامه‌نویسان و معذوریت در پیشگاه الهی، اقدام به پاسخ نمود و ابتدا مصلحت را در آن دید که برای سنجش وضعیت کوفه و میزان پای‌بندی و تعهدپذیری و پای کار بودن کوفیان و اطمینان از قول و قبول‌های آنان، کسی را به نمایندگی نزد آنان گسیل کند. از این رو عموزاده خود، مسلم بن عقیل، را که شجاع‌ترین فرزندان عقیل و مورد اعتماد امام علیه السلام و مردی ماهر و کاردان در سیاست بود، برای این وظیفه خطیر برگزید و با جواب نامه‌ها به کوفه فرستاد. نامه امام حسین علیه السلام در منابع تاریخی و روایی به عبارات مختلفی نقل شده است. نقل شیخ مفید رحمه الله در الارشاد درباره این نامه و جریانات منجر به آن این گونه است:

وقتی خبر مرگ معاویه به کوفه رسید، درباره یزید جست‌وجو کردند و دانستند حسین علیه السلام با او بیعت نکرده و عبدالله بن زبیر نیز از بیعت سر بر تافته و هر دو رهسپار مکه شده‌اند. شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی انجمن کردند و خبر هلاکت معاویه را باز گفتند و خداوند را بر این واقعه حمد و ثنا کردند. از آن میان، سلیمان بن سرد گفت:

معاویه از دنیا رفته و حسین علیه السلام از بیعت با بنی‌امیه خودداری ورزیده و شما شیعیان او و از هواداران پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستید. پس اگر مطمئنید که او را یاری خواهید کرد و با دشمنانش قصد جنگ دارید و در راهش از دادن جان دریغ نمی‌کنید، به او نامه بنویسید و اعلام آمادگی کنید. ولی اگر از پراکندگی و سستی در حمایتش بیم دارید، او را دلخوش مکنید و فریب مدهید.

جماعت گفتند: «هرگز! ما با دشمن او می‌جنگیم و در راه او جانبازی خواهیم کرد». گفت: «پس برای دعوت، به او نامه بنویسید». حاضران در جلسه، نامه‌ای به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از سلیمان بن سرد و مسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و دیگر شیعیان باایمان و مردم مسلمان کوفه به حسین بن علی علیه السلام: درود بر تو. ما خداوند را به وجود همچون تویی سپاس گزاریم. خداوندی که جز او کسی سزاوار پرستش نیست و حمد خداوند را که دشمن

تمکار سرکشِ شما را در هم شکست و نابود کرد. آن دشمنی که بر این امت یورش برد و به ستم، خلافت و زمامداری امور آنان را برای خویش برپود و اموالشان را به زور تصاحب کرد و بی‌رضایت ایشان بر آنان فرمان راند. خوبان و نخبه‌هاشان را بکشست و بدان و اشرار را به جایشان نشاند و مال خدا را دست به دست در میان طاغیان و ثروتمندان به گردش درآورد. نابودی و دوری از رحمت خدا نصیبش باد! چنان که قوم ثمود دور و نابود شدند. ما امام و پیشوایی نداریم. پس نزد ما بیا به این امید که خداوند به تو ما را پیرامون حق گرد آورد. نعمان بن بشیر (به فرمانداری از طرف یزید و بنی‌امیه) در قصر فرمانداری است و ما در روزهای جمعه به امامت وی نماز نمی‌خوانیم و در عیدها با او به صحرا نمی‌رویم و اگر بدانیم که به سوی ما حرکت کرده‌ای، او را از شهر کوفه می‌رانیم و ان‌شاءالله به شام خواهیم فرستاد. نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال فرستادند و سفارش کردند، به شتاب نامه را به ابی‌عبدالله علیه السلام برسانند. نامه‌رسانان، یکسره تاختند و در دهم ماه رمضان در مکه بر امام علیه السلام وارد شدند و نامه را تحویل ایشان دادند.

مردم کوفه پس از اولین نامه، نامه‌های دیگری که حدود ۱۵۰ نامه با امضای بسیار می‌شد، به وسیله قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله و عبدالرحمان بن شداد ارحبی و عماره بن عبدالله سلولی برای امام علیه السلام ارسال کردند. آن‌گاه دو روز بعد، هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی را با نامه‌ای بدین مضمون نزد ابی‌عبدالله علیه السلام روانه کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از طرف شیعیان مؤمن و مسلمان حسین بن علی علیه السلام، به ایشان: پس از حمد و ثنای پروردگار - با شتاب نزد ما بیا که مردم چشم به راه تو آند و اندیشه‌ای جز تو ندارند. پس بشتاب، بشتاب! شتاب کن، شتاب کن! والسلام.

در مرحله بعد، کسانی چون شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و یزید بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تیمی به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند که:

«پس از حمد و ستایش خداوند. همانا باغ‌ها سرسبز و خرم گردیده و میوه‌ها رسیده است. هر زمان که خواهی بیا که لشکری بسیار و مجهز آماده یاری توست. والسلام».

نامه‌رسان‌ها و فرستادگان یکی پس از دیگری با حضرت دیدار می‌کردند و ایشان حال مردم را از آنان می‌پرسید و جویای اوضاع می‌شد. تا اینکه بالأخره امام علیه السلام تصمیم به پاسخ گرفت و نامه‌ای نوشت و آن را به هانی بن هانی و سعید بن عبدالله، که آخرین فرستادگان مردم کوفه بودند، داد تا به کوفه برسانند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ،  
أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانئًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ، وَقَدْ  
فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَضَضْتُمْ وَذَكَرْتُمْ، وَمَقَالَةٌ جُلُكُمُ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللّٰهَ  
أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ.

وَإِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ  
مَلَئِكُمْ وَذَوِي الْحِجَابِ وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلَكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ  
أَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللّٰهُ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ  
الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ.

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از حسین بن علی علیه السلام به جماعت مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، هانی و سعید نامه‌هاتان را به من رساندند و این دو آخرین فرستادگان شما بودند و من تمام آنچه را گفته و داستان کرده بودید، دانستم. سخن بیشتر شما این بود که: «ما امام و پیشوایی نداریم. پس به سوی ما بیا؛ باشد که خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایتگر آورد». اینک من برادرم و پسرعمویم و کسی را که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم است، یعنی مسلم بن عقیل را نزد شما فرستاده‌ام تا اگر به من خبر داد که رأی شما و اندیشه خردمندان و دانایانتان همان سخن فرستادگان شما و همان چیزی است که من در نامه‌هاتان خوانده‌ام، ان‌شاءالله به زودی نزد شما آیم. به جانم سوگند، تنها کسی امام و پیشواست که به

کتاب خدا در میان مردم داوری کند و به دادگستری و عدالت اقدام نماید و به این حق متدین باشد و خود را در آنچه مربوط به خداست، ممحض گرداند.

ابی عبدالله علیه السلام مسلم بن عقیل را طلبید و او را به همراه قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالله و عبدالرحمان، پسران شداد ارحبی به کوفه فرستاد و مسلم را به پرهیزکاری و پوشیده داشتن کار خود و مدارا با مردم توصیه فرمود و اینکه اگر دید مردم بر سخن خویش باقی اند و گرد آمده اند، زود امام علیه السلام را مطلع سازد (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۶).

### نامه پنجم: به مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل تربیت شده مکتب اهل بیت علیهم السلام و یار وفادار ابی عبدالله علیه السلام و یکی از سربازان مخلص و مورد اعتماد در لشکر آن حضرت بود که به جهت بصیرت فوق العاده و شجاعت و دلاوری بالا و شناختی که از اوضاع مردم کوفه داشت، امام علیه السلام وی را مأمور رفتن به کوفه و زمینه سازی برای اقدامات بعدی نمود. مسلم بن عقیل در نیمه ماه رمضان از مکه رهسپار کوفه شد و همچنان که خواهیم خواند، در این مسیر نخست به مدینه رفت و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و با خاندان و دوستانش خداحافظی کرد و راه خویش را به سوی کوفه ادامه داد.

هنگام ورود مسلم به کوفه، نعمان بن بشیر والی آن شهر بود. نعمان نسبت به مردم آسان گیر و اهل مدارا بود و به همین علت جناب مسلم توانست در ابتدای ورود خود به کوفه شیعیان را پیرامون خود گرد آورد و از آنان برای امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد. اما با روی کار آمدن عبیدالله بن زیاد، ورق تماماً برگشت و اوضاع - که تا آن روز به مراد و نفع مسلم پیش رفته بود - دگرگون شد و کوفیان یکایک از گرد او دور و دورتر رفتند و تهدید و ارباب ابن زیاد و عمله او از یک سو و ترسویی و بی ثباتی شخصیت کوفی ها از سوی دیگر، باعث شد مسلم پس از آن همه ادعاها و بیعت ها، خود را در کوچه های کوفه و میان چهار هزار نفر از سپاه ابن زیاد، یکه و تنها ببیند و در پیکاری نابرابر با نیروهای جرار حکومت، پس از مجاهدتی سخت و دلیرانه از پای درآید و در راه احقاق حق اهل بیت علیهم السلام و حاکم شدن فضائل



و عظمت‌های انسانی، مظلومانه سرش از بدن جدا گردد و خون پاکش به دست نامردترین‌های تاریخ بر زمین ریخته شود.

اما قضیه نامه ابی عبدالله علیه السلام به مسلم بن عقیل، چنان‌که در الارشاد شیخ مفید و دیگر منابع تاریخی از آن یاد شده، از این قرار است:

مسلم در انجام فرمان امام علیه السلام و رساندن خود به کوفه، نخست خود را به مدینه رساند و پس از گزاردن نماز در مسجدالنبی و وداع با بستگانش، دو راهنما و راه‌مد را اجیر کرد و با خود همراه ساخت. راهنمایان مسلم را از بیراهه بردند و همین در ادامه مسیر، راه را بر آنان مشتبه کرد و گمراه شدند. تشنگی سخت بر آنان غلبه نمود و از رفتن بازماندند. و چون راه را باز یافتند، چون دیگر نیرویی برای رفتن و حتی سخن نداشتند، با اشاره حدود راه را به مسلم نمایاندند. وی راه را پیش گرفت و از آنان جدا شد و دو راهنما از اثر تشنگی هلاک شدند.

مسلم بن عقیل علیه السلام پس از مسافتی طولانی، به جایی که به «مضیق» شناخته می‌شد، رسید و همان‌جا نامه‌ای نوشت و به وسیله قیس بن مسهر برای امام حسین علیه السلام فرستاد. متن نامه این بود:

اما بعد، من از مدینه با دو تن راه‌بلد به کوفه راهی شدم. آن دو راه اصلی را وانهادند و از بیراهه رفتند و راه را گم کردند و چیزی نگذشت که با غلبه تشنگی جان سپردند و ما رفتیم تا به آب رسیدیم و اکنون که این نامه را می‌نویسم، در کنار این آبیم؛ در دره «خبث» در محلی به نام «مضیق»؛ من ادامه این راه را به واسطه آنچه پیش آمده به فال بد گرفته‌ام. اگر ممکن است مرا از رفتن به کوفه معذور بدارید و دیگری را بفرستید. والسلام.

چون نامه مسلم به امام علیه السلام رسید، در پاسخ مکتوب فرمود:

اما بعد فَقَدْ خَشِيتُ أَلَّا يَكُونَ حَمَلَك عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ فِي الْإِسْتِعْفَاءِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ إِلَّا الْجُبْنَ. فَاْمُضِ لَوَجْهِكَ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ. وَالسَّلَامُ.

اما بعد. می ترسم آنچه تو را واداشته از ادامه این مسیر انصراف دهی و از آنچه مأمورت کرده‌ام عذر بطلبی، ترس باشد. پس همان کاری را بکن که از تو خواسته‌ام. والسلام.

مسلم نامه حضرت علیه السلام را که خواند، گفت: «ترس من به خاطر خودم نبود». پس به راه افتاد تا به آبی متعلق به قبیله «طی» رسید و آنجا فرود آمد. ساعتی بعد حرکت کرد و بین راه چشمش به شکارچی ای افتاد که تیری انداخت و آهوئی را شکار نمود. مسلم این صحنه را به فال نیک گرفت و با خود گفت: «ان شاء الله تعالی دشمن خود را خواهیم کشت» و بالأخره خود را به کوفه رساند و به خانه مختار بن ابی عبیده، که امروزه به خانه مسلم بن مسیب معروف است، رفت (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۵۳۴).

### نامه ششم: به اشراف بصره و دعوت آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

شهر بصره در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال ۱۴ هجری بنا گذاشته شد. مدتی پایتخت بنی امیه بود و در زمان امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام، شورشیان بصره جنگ جمل را بر آن حضرت علیه السلام تحمیل کردند. در نهج البلاغه در موارد متعددی همچون خطبه‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۰۲ و نامه‌های ۱۸ و ۲۹، از بصره و خلق و خو و تفکرات غلط مردم آن سرزمین مذمت شده است. بصره اگرچه در آغاز مرکز هواداران عثمان بود، اما پس از خلافت علی علیه السلام مرکز تشیع گردید و با این همه همچنان گروه‌هایی که با آل علی دشمنی و عناد می‌ورزیدند آنجا زندگی می‌کردند.

به هر حال امام علیه السلام وظیفه خود می‌دانست که شیعیان این بخش را نیز از اوضاع نابسامان جامعه اسلامی آگاه سازد و با روشنگری تبیین حقایق وضع موجود، اهداف حرکت و قیام خود را به آنان بشناساند؛ شاید گوش‌هایی شنوا پیام او را دریابند و پاهایی استوار و ثابت‌قدم در راه مبارزه با حکومت جور، با او همراهی نمایند و توفیق مجاهدت در کنار ولی خدا به هدف تحقق اراده الهی، شامل حال آنان نیز گردد. این بود که امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و آن را در شش نسخه به وسیله غلامش سلیمان ابورزین برای سران و اشراف قبایل شیعه

بصره فرستاد. این شخصیت عبارت بودند از: مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و یزید بن مسعود نهشلی. جز اصنف بن قیس و یزید بن مسعود، کسی به نامه ابی عبدالله علیه السلام پاسخ نداد.

اصنف بن قیس، که از سران و بزرگان بصره بود، در پاسخ به نامه امام علیه السلام تنها به ذکر این آیه شریفه اکتفا کرد و مطلب دیگری ننوشت: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (روم: ۶۰)؛ «بردباری پیشه کن که وعده خدا حق است. مبادا افراد بی قین، تو را به کسری وا دارند» (ذهبی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۳۰۰).

نویسنده این نامه در واقع حرکت امام علیه السلام را یک حرکت عجولانه و بی قع و فکر ناشده نمایانده و خود آن حضرت را به داشتن شخصیتی بی ثبات و متأثر از جو حاکم و به عملکردی بی طق و سبکسرانه محکوم کرده است و این نشان می دهد که اصنف تا چه اندازه در برابر زور و اجحاف حکومت وقت خود را بی مسئولیت می دانست و تا چه اندازه تحت تأثیر هوای نفس و ضعف های بزرگ عقیدتی و شخصیتی، حتی از تهمت زدن به امام عصر خویش و گمراه شمردن او، ابا و امتناع نداشت.

اما یزید بن مسعود نهشلی به ندای حق طلبانه و حمایت جویانه حسین بن علی علیه السلام لبیک گفت و با الهام از ایمان و عقیده و آرمان اسلامی خود و ارادتی که به امام حسین علیه السلام داشت، به یاری نواده پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت. او در قدم اول قبایل هوادار خود، همچون بنی میم، بنی ظل و بنی سعد را گرد آورد و در خطبه ای غرا و حماسی آنان را به حمایت از ابی عبدالله و لبیک به ندای آن حضرت فراخواند و به آنان یادآوری کرد که تنها گذاشتن حجت خدا و کوتاهی کردن در نصرت او، کیفر الهی را در پی دارد و اسباب خواری و خفت در وجود خود ایشان و در وجود نسل و تبار آنان و مایه بی برکتی در عشیره و قبیله شان خواهد شد.

یزید بن مسعود با این سخنان خود شوری در دل های حاضران بپا کرد و آتش شوقشان را به پشتیبانی از امام علیه السلام تیزتر نمود. سران قبایل یک به یک به پا خاستند و اعلام وفاداری کردند. نهشلی نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و ایشان را از انجام کاری که بر عهده وی گذاشته

بود، آگاه ساخت که توانسته گردن قبایل بنی تمیم و سعد را در برابر فرمان امام علیه السلام متواضع گرداند و قدم‌هاشان را در همراهی با ایشان استوار نماید (سید بن طاووس، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸).  
 به نقل بعضی مورخان، نامه یزید بن مسعود در روز دهم محرم به دست امام حسین علیه السلام رسید؛ درحالی که یاران و اعضای خانواده‌اش به شهادت رسیده بودند و در محاصره دشمنان تنها و بی‌یاور مانده بود. ابی عبدالله علیه السلام پس از خواندن نامه فرمود: «خداوند تو را از بیم و هراس در امان بدارد و در روز تشنگی سخت رستاخیز سیرابت گرداند».

نهشلی به فیض یاری امام علیه السلام و شهادت در رکاب حضرت نائل نشد و پیش از آنکه خود را به کربلا برساند، خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام را دریافت نمود و بر این مصیبت جانفش آکنده از سوز و حسرت و افغان گردید (همان).

اینک متن نامه امام علیه السلام به سران و اشراف بصره و عکس‌العمل دشمنانه و رذیلانه مندر بن جارود پس از رسیدن نامه به دست وی را یادآور می‌شویم:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِنَبُوتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتِهِ وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمَسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَ قَدْ أَحْسَنُوا وَ أَصْلَحُوا وَ تَحَرَّوْا الْحَقَّ. فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ غَفَرَ لَنَا وَ لَهُمْ.

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَ أَنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ.

اما بعد، خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از میان مخلوقات خویش برگزید و به پیامبری کرامت داد و برای رسالت خویش معین کرد. آن‌گاه خداوند او را، که اندرز بندگان گفته بود و رسالت خود را ابلاغ کرده بود، به سوی خویش برد. ما خاندان و دوستان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم به جای وی، در میان مردم شایسته‌تر.

اما مردمان، دیگران را بر ما ترجیح دادند و ما راضی شدیم؛ چرا که تفرقه را خوش نمی‌داشتیم و سلامت جامعه را دوست‌تر می‌داشتیم. در صورتی که می‌دانستیم حق ما نسبت به این کار از کسانی که عهده‌دار آن شده‌اند و نیکو عمل کردند و سامان در کارها آوردند و رعایت حق نمودند، بیشتر است؛ خدایشان رحمت کند و ما و آنها را پیامرزا!

اینک فرستاده خود را با این نامه به سویتان روانه کرده‌ام و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت می‌کنم. بی‌شک عده‌ای سنت را میرانده و بدعت‌ها را زنده کرده‌اند. اگر سختم را بشنوید و دستورم را اطاعت نمایید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله.

گفتیم از بین شش تن سران قبایل بصره، که مخاطب نامه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بودند، تنها دو تن پاسخ نامه را دادند و سه تن هیچ کاری نکردند و از همه بدعمل‌تر منذر بن جارود بود که به این بهانه که «ترسیدم این نامه دسیسه‌ای از جانب عبیدالله بن زیاد باشد» محتوای نامه را رو کرد و همان شب که عبیدالله می‌خواست صبحگاهش روانه کوفه شود، فرستاده امام عَلَيْهِ السَّلَام را نزد عبیدالله برد که نامه را بخواند؛ عبیدالله گردن پیک امام عَلَيْهِ السَّلَام را زد و آن‌گاه بر منبر رفت و حمد خدا گفت و شروع به سخن کرد که:

اما بعد، به خدا من از سختی‌ها باک ندارم و بیدی نیستم که از باد بلرزم. دشمن را می‌کوبم و هماورد را نابود می‌کنم. ای مردم بصره! امیر مؤمنان یزید مرا ولایت کوفه داده و من فردا صبح به کوفه می‌روم و عثمان بن زیاد را بر شما جانشین کرده‌ام. از مخالفت و شایعه‌سازی پرهیزید. قسم به آن خدایی که جز او نیست، اگر بشنوم کسی سر ناسازگاری دارد، او را و دار و دسته و دوستانش را می‌کشم و نزدیک را به گناه دور می‌گیرم تا مطیع من شوید و میان شما مخالف منازعه‌گری نماند. من پسر زیادم و به او بیشتر از همه شباهت دارم که شباهت بردن به دایی و عموزاده مرا از او جدا نکرده است.

آن‌گاه عیدالله از بصره بیرون رفت و برادرش عثمان بن زیاد را بر جای خود نشانده و رو به کوفه نهاد. مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حادثی و اطرافیان و خاندان وی همراهش بودند (طبری، ۱۹۸۳م، ج ۵، ص ۳۵۷).

### نامه هفتم: عبدا بن جعفر، پیش از خروج از مکه

عبدالله بن جعفر طیار نیز از جمله مردان بنی‌هاشم بود که از قافله قیام حسین بن علی علیه السلام بازماند و به ملاحظات و جهاتی که خود می‌داند و خدایش، با امام علیه السلام همراهی نکرد و تنها به رفتن همسرش زینب کبری علیها السلام و دو فرزندش عون و محمد راضی شد. عبدالله سعی بسیار کرد که ابی عبدالله علیه السلام را از رفتن به عراق منصرف نماید و ایشان را از کاری که به نظر وی سرانجام آن جز هلاکت و درماندگی خانواده و ضایع شدن خون و اعتبار حضرت نبود، مانع شود. در خیرخواهی و دلسوزی امثال عبدالله بن جعفر در حق امام حسین علیه السلام تردیدی وجود ندارد، اما اشکال کار در این بود که اینان به چیزی فراتر و مهم و برای جامعه اسلامی سازنده‌تر از این نصیحت‌گری‌ها، که مورد نظر امام علیه السلام بود، توجه نمی‌کردند و شاید راه و آرمان امام علیه السلام به واقع از سطح فهم اجتماعی و ایمانی آنان بسی بالاتر بود. به هر حال این هم یک چهره و رویه از حوادث سال ۶۰ هجری است که عده‌ای از نزدیکان و دوستان ابی عبدالله علیه السلام در حریم امن حرم نبوی نشستند و قعود را بر قیام و دست به قلم شدن‌های عافیت‌طلبانه را بر اقدام و انجام وظیفه و توجه و عمل به هدایت‌ها و هشدارهای امام حق ترجیح دادند و ناخواسته در مصائب و فاجعه‌های دامنگیر خاندان نبوت سهیم شدند و اگرچه پس از آنکه کار از کار گذشت و خون ولی خدا بر زمین ریخت، دست به دندان گزیدند و اظهار تأسف و پشیمانی کردند؛ اما چه سود!

ابومخنف به نقل از امام سجاد علیه السلام می‌نویسد:

چون از مکه بیرون رفتیم، عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب نامه‌ای به حسین بن علی علیه السلام نوشت و با دو فرزندش عون و محمد خدمت امام علیه السلام فرستاد. او نوشته بود: «اما بعد، تو را به خدا چون نامه‌ام را خواندی، از راه عراق باز گرد. می‌ترسم این راه که

پیش گرفته‌ای به هلاک تو منجر شود و خانواده‌ات بیچاره گردند. اگر جانت را از دست بدهی، نور زمین خاموش خواهد شد؛ چراکه تو پرچم هدایت جویان و مایه امید مؤمنانی. پس در حرکت شتاب مکن. من خود را به تو خواهم رساند. والسلام» (ابومخنف، ۱۴۱۷، ص ۱۵۵).

پاسخ امام حسین علیه السلام به نامه عبدالله بن جعفر در منابع روایی و تاریخی به شکل‌های مختلف نقل شده که ما کامل‌ترین نسخه را ذکر می‌کنیم:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ، فَفَرَّأْتُهُ وَفَهَّمْتُ مَا فِيهِ؛ أَعْلَمُ أَنَّي قَدْ رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي، فَأَخْبَرَنِي بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، كَانَ لِي الْأَمْرُ أَوْ عَلَيَّ، فَوَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّ لَوْ كُنْتُ فِي جَحْر هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْتُلُونِي، وَوَاللَّهِ لَيَعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَالسَّلَامُ.

اما بعد. نامه‌ات به دستم رسید. آن را خواندم و منظورت را دانستم. بدان که من جد خود، رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم. ایشان مرا به کاری خبر داد که به انجام آن خواهم کوشید؛ به نفع من باشد یا به ضررم. به خدا، ای پسرعمو! اگر در سوراخ یکی از حشرات زمین پنهان شوم، آنها مرا بیرون می‌کشند و می‌کشند و... به خدا قسم - بر من دست تعدی می‌شایند همچون یهود که در روز شنبه، از حکم خدا تعدی کردند. والسلام (خوارزمی، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۸).

### نامه هشتم: به عمرو بن سعید بن عاص حاکم مدینه

عمرو بن سعید بن عاص از خاندانی اموی، و به جهت کجی دهان به «اشدق» ملقب بود. بسیار در امویت خود و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام اصرار و تعصب داشت و از کسانی بود که به طور جدی در مطرح کردن یزید می‌کوشید و هنگام بیعت‌ستانی معاویه برای ولایتعهدی یزید، در این امر خطیر و نامیمون پیشگام شد. یزید به پاس این خوش خدمتی، عمرو بن سعید را، که از طرف معاویه سِمَت ولایت مکه داشت، به فرمان‌روایی مدینه نیز گماشت (طبری، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۳۷۲).

عبدالله بن جعفر پس از آنکه خود نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت، جهت محکم کاری نزد عمرو بن سعید اموی رفت و درباره قضیه حرکت ابی عبدالله علیه السلام با او رایزنی کرد و از او خواست کاری بکند و گفت:

برای حسین علیه السلام چیزی بنویس و او را امان بده و او را به نیکی و احسان خویش امیدوار کن و به او اطمینان بده و از او بخواه که برگردد. شاید این نامه موجب شود به گفته‌هایت اعتماد نماید و مراجعت کند. در ضمن نامه را با برادرت یحیی بن سعید برای حسین علیه السلام بفرست تا مطمئن شود و مطلب را جدی بگیرد.

عمرو بن سعید گفت: «هرچه خواهی بنویس و برایم بیاور تا مهر و امضا کنم». عبدالله بن جعفر نامه‌ای به این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، از عمرو بن سعید به حسین بن علی. از خدا می‌خواهم شما را از آنچه مایه نابودی تان می‌شود، منصرف کند و به آنچه اسباب هدایت شماست، راه نماید. به من رسیده که رو به سوی عراق دارید. تو را از اختلاف افکنی و ایجاد تفرقه بر حذر می‌دارم. می‌ترسم این کار موجب نابودی‌ات گردد. لذا عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید را به سویت می‌فرستم؛ با آن دو نزد من بیا. یقیناً در امان خواهی بود و برخوردارم با تو کریمانه و توأم با بخشش و نیکی و حسن همجواری خواهد بود. خداوند خود در این وعده‌ها که دادم، شاهد و ضامن و ناظر و وکیل شما باشد. والسلام علیکم.

عبدالله بن جعفر نامه را نزد عمرو بن سعید برد و به او گفت: «این نامه را مهر کن». عمرو نامه را مهر کرد و عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید خود را به حسین علیه السلام رساندند. یحیی نامه را برای امام علیه السلام خواند. آن‌گاه ابی عبدالله علیه السلام در پاسخ عمرو بن سعید نوشت:

أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ وَعَمَلٌ صَالِحًا وَقَالَ  
إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْأَمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَاةِ، فَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ،  
وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا، فَتَسْأَلُ اللَّهَ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ



لَنَا أَمَانَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنْ كُنْتَ نَوَيْتَ بِالْكِتَابِ صَلَاتِي وَبِرِّي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَ  
الْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.

بی‌شک کسی که به خدای عزوجل دعوت نماید و کار شایسته انجام دهد و بگوید  
من از مسلمانانم، با خدا و رسولش مخالفت نمی‌ورزد. تو مرا به امان و نیک‌رفتاری و  
بخشش و کرم خود دعوت کرده‌ای. اما بهترین امان، امان خداوند است؛ زیرا آنکه  
در دنیا از خدا بیم نوزد، روز قیامت در امان نخواهد بود. بنابراین ما از خداوند،  
ترسی امان‌بخش در دنیا می‌م تا موجب ایمنی در قیامت شود. اگر خواسته‌ای با  
این نامه در حق من نیکی و بخشش نمایی، در دنیا و آخرت خیر و نیکی نصیبت  
خواهد شد. والسلام.

عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید نزد عمرو بن سعید بازگشتند و گفتند:

نامه را برایش خواندیم و هرچه کردیم او را به بازگشت قانع کنیم، نپذیرفت؛ از  
جمله عذرهایی که مطرح کرد این بود که گفت: «خواهی دیده‌ام که رسول خدا ﷺ  
در آن به من مأموریتی سپردند و من به هر حال - چه به ضرر باشد و چه به نفع  
- آن را انجام خواهم داد». ما از او پرسیدیم: «چه مأموریتی؟» فرمود: «تاکنون آن  
را به کسی نگفته‌ام و تا زمانی که پروردگارم را ملاقات نکنم، هم برای کسی نقل  
نخواهم کرد» (طبری، ۱۹۸۳م، ج ۵، ص ۳۸۸).

### نامه نهم: به کوفیان در جواب مه مسلم بن عقیل

اهل کوفه چون در ابتدای کار دعوت مسلم بن عقیل، خیالشان از جانب حاکم کوفه - یعنی  
نعمان بن بشیر، که مردی ملایم و مدارا پیشه بود - آسوده بود، جوش و خروش بسیار از خود  
نشان دادند و همه جا و در هر مجلسی دم از یاری حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌زدند و گرداگرد مسلم فراهم  
آمدند و با او بیعت کردند. در تاریخ، شمار بیعت‌کنندگان را هیجده هزار نوشته‌اند (طبری،  
۱۹۸۳م، ج ۷، ص ۲۳۷). این ابراز علاقه تند کوفیان به حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و تعهد نهایی آنان  
در حمایت از فرزند رسول خدا ﷺ مسلم را چنان تحت تأثیر قرار داد و از آماده بودن زمینه

برای ورود امام علیه السلام به کوفه مطمئن ساخت که بی درنگ نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و آن را توسط عباس بن شیبب شاکری فرستاد. در نامه، مسلم به امام علیه السلام خبر داد که مردم کوفه یکصدا خواهان امارت و زمامداری اویند و انتظار ورود ایشان را دارند. در پایان نامه نیز با این عبارات اطمینان قلبی خود را نسبت به وفاداری کوفیان اعلام داشت: «پیش‌آهنگ کاروان به آنان دروغ نمی‌گوید. هیچ‌ده هزار نفر از مردم کوفه با من بیعت کرده‌اند. چون نامه‌ام به دست شما رسید، در آمدن شتاب نمایید» (همان).

مسلم جهت دلگرم کردن ابی‌عبدالله علیه السلام و به گواه صدق سخن خود، نامه اهل کوفه را ضمیمه نامه خود کرد که نوشته بودند: «ای فرزند رسول خدا! شتاب کن؛ چراکه هم‌اکنون صد هزار شمشیر به نفع شما در کوفه آماده اقدام است. پس تأخیر مفرما» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۱). این نامه ۱۰ پس از خروج امام حسین علیه السلام از مکه و در بین راه عراق به ایشان رسید. ابی‌عبدالله علیه السلام در روز شهادت مسلم بن عقیل، یعنی هشتم ذی‌الحجه و بعضی گفته‌اند سوم آن ماه از مکه رو به کربلا نهاد و در محل «بطن الرمه» در منزلگاه «حاجز» نامه مسلم را پاسخ گفت و مخاطب نامه در واقع کوفیان بودند و قیس بن مسهر صیداوی - و به قولی برادر رضاعی امام علیه السلام عبدالله بن یقطر - مأمور شد نامه را به مؤمنان و مسلمانان کوفه برساند. در منزلگاه حاجز، امام حسین علیه السلام هنوز از شهادت مسلم مطلع نشده بود.

متن نامه امام علیه السلام:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ،  
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ  
عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلَنُكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا،  
فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ الْأَجْرَ، وَقَدْ شَخَّصْتُ  
إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ  
رَسُولِي فَآكُمُشُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ  
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

از حسین بن علی به برادران مؤمن و مسلمانش. سلام بر شما. من خداوند را به خاطر همچون شمایی سپاس می‌گزارم. اما بعد، نامه مسلم بن عقیل، که در آن از نیک‌اندیشی و اجتماع توده شما بر یاری ما و مطالبه حق ما نوشته بود، به دستم رسید. پس از خدا طلبیدم که کار ما را به سامان کند و به شما به خاطر این حمایت بزرگ‌ترین پاداش را عنایت فرماید. من در روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه و در روز ترویه از مکه به سوی شما حرکت کرده‌ام. وقتی فرستاده من نزد شما آمد، به سرعت کار خود را فراهم سازید و سخت بکوشید که من در همین روزها خواهم آمد. والسلام علیکم و رحمه الله.

قیس بن مسهر با نامه امام علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرد تا به قادسیه رسید. حصین بن نمیر او را دستگیر کرد و نزد عبیدالله فرستاد. عبیدالله به قیس گفت: «بر منبر برو و آن دروغگو، یعنی حسین بن علی، را ناسزا بگو». قیس منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «ای مردم! حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دخت رسول خداست و من پیک و فرستاده اویم. او را لبیک بگویید». پس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعن کرد و برای علی بن ابی طالب علیه السلام از خداوند رحمت طلبید و بر او درود فرستاد. به دستور ابن زیاد، قیس بن مسهر را از بالای قصر دارالاماره به زیر افکندند و پیکرش پاره‌پاره شد (همان، ص ۷۰).

### نامه دهم: به مردم کوفه پیش از رسیدن به کربلا

دو منزل پس از «حاجز»، در منطقه‌ای به نام «زرود» خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام حسین علیه السلام رسید. حضرت علیه السلام بسیار اندوهگین شد. کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و برای آن دو شهید به تکرار، رحمت و مغفرت طلبید و در غمشان گریست و کاروانیان، به‌خصوص زنان بنی‌هاشم، صدا به گریه و فریاد بلند کردند. خبرهای بد پی‌درپی از کوفه می‌رسید و وضعیت دگرگونی را در کاروان کربلا ایجاد می‌کرد. در منزلگاه «شقوق» مردی که از کوفه رسیده بود، در پاسخ به سؤال امام حسین علیه السلام، که اهل عراق چگونه‌اند، گفت:

«شمشیرهاشان همه بر علیه شماست» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۲۱۳).

با آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه، آن شهر قیافه پروحشت و خطرناکی به خود گرفته بود و اوضاع چنان تیره و تار و آکنده از ترس و ترور و سرکوب شده بود که حتی سران و بزرگان شیعه، همچون سلیمان بن سرد و مسیب بن نجب و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال، یعنی نخستین داعیان فداکاری و وفاداری به امام حسین علیه السلام نیز پیدا نبودند و جرئت سر برآوردن و اظهار وجود نداشتند؛ چه رسد به توده عادی شیعه و مردم کوچه و بازار که هر روز شاهد مصیبت و فاجعه‌ای نو بودند و می‌دیدند عبیدالله چگونه با معارضان و مخالفان حکومت سرسختی و کینه و بی‌رحمی نشان می‌دهد و هر صدای مخالفی را در گلو می‌برد و اندک بهانه‌ای کافی است که کسی خونش حلال شمرده شود، خانه و دارایی‌اش به غارت رود و زن و بچه‌اش اسیر و آواره گردند.

در چنین شرایطی طبیعی است که جز اندکی انسان‌های پردل و قوی‌ایمان و آخرت‌طلب و به راستی ولایت‌مدار، اکثریت مردم به جای اعتراض و اقدام شجاعانه و جانفشانی در راه حق الهی، سکوت و بی‌عملی بزدلانه و ترسیدن بر جان و مال را انتخاب کنند و مصلحت‌اندیشی دنیای خود را بر مصالح دین و آخرت خویش ترجیح دهند و حسین بن علی علیه السلام را، با همه ادعاهای قبلی در یاری و اخلاص و هواداری و حق‌شناسی، در میانه راه و در سخت‌ترین موقعیت‌ها تنها بگذارند و از او کناره بگیرند.

امام حسین علیه السلام - که اوضاع کوفه را زیر نظر داشت و دریافته بود که پس از روی کار آمدن عبیدالله بن زیاد شرایط به کلی دگرگون شده است - نامه‌ای روشنگرانه و تمام‌کننده حجت خطاب به اهل کوفه می‌نویسد و با یادآوری سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در نکوهش و تهدید کسانی که در برابر حاکمان جور ساکت بنشینند و با دست و زبان هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندهند، از آنان می‌خواهد به عهد و بیعتی که با او کرده‌اند وفادار بمانند. این نامه را ابی عبدالله علیه السلام پس از منزلگاه «عذیب الیهجانات»، آن‌گاه که با لشکریان ابن زیاد به سرکردگی «حر بن ریاحی» مواجه شد، برای سران و اشراف کوفه نوشت.

ابن اعثم کوفی گوید: حسین علیه السلام هنوز از «عذیب الهجانات» دور نشده بود که حر بن یزید را با لشکرش پیش روی خود دید. فرمود: «ای حر! این لشکر اینجا چه می کند؟! مگر نگفتی این مسیر را پیش بگیریم؟ ما رأی تو را پذیرفتیم و به این راه آمدیم. حال از ما چه می خواهی؟» گفت: «راست می یید. اما این نامه ابن زیاد است که مرا مؤاخذه کرده و درباره رفتار با شما، با من سخن درشت گفته است». فرمود: «بگذار به راه خود ادامه دهیم و در قریه نینوا یا غاضریه فرود آییم». حر گفت: «به خدا امکان ندارد. نمی توانم چنین اجازه ای دهم. این پیک عبیدالله بن زیاد در کنار من است و شاید جاسوس باشد».

حسین علیه السلام نگاهش را متوجه یکی از یارانش، به نام زهیر بن قین بجلی، کرد. وی به امام علیه السلام گفت: «ای دخترزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! بفرمایید با این جماعت وارد جنگ شویم. اینجا با این گروه جنگیدن برای ما ساده تر و امکان پذیرتر است از قتال با لشکریانی که در پی اینها می آیند». حسین علیه السلام فرمود: «راست می گویی زهیر! اما من پیش از هر اقدام آنان، جنگ را شروع نخواهم کرد». زهیر گفت: «پس ما را به سوی کربلا که بر کرانه رود فرات است، ببر تا آنجا ساکن شویم و اگر این جماعت با ما به جنگ روی آوردند ما نیز مقاتله کنیم و از خداوند در پیروزی بر آنان یاری بجوییم». چشمان ابی عبدالله علیه السلام از اشک خیس شد و آن گاه عرضه داشت: «خداوندا! خداوند گارا! پناه می آورم به تو از اندوه و بلا».

حسین علیه السلام همان جا که بود، فرود آمد و حر بن یزید نیز با هزار سوار برابر ایشان اردو زد. امام علیه السلام دوات و کاغذ طلبید و برای آن عده از اشراف کوفه، که گمان می کرد هنوز بر رأی خود باقی اند، نامه ای بدین مضمون نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ وَ الْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ  
 وَ رُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالَفًا  
 لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا  
 عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَوَلَّوْا

عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونَنِي وَلَا تَحْدُلُونَنِي فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِيَعْتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَرُشْدَكُمْ وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي وَوَلَدِي مَعَ أَهَالِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَلَكُمْ بِي أَسْوَةٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتَكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي وَالْمَغْرُورُ مِنْ اغْتَرَبَكُمْ فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ وَنَصَبِيكُمْ صَبَّعْتُمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَسَيُعْجِبِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ.

بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و جماعت مؤمنان: اما بعد. شما می دانید که رسول خدا ﷺ در زمان حیاتش فرمود: «هر کس حاکم ستمکاری را ببیند که حرمت‌ها را زیر پا می‌نهد و عهد خدا را ترک می‌کند و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد و از این رهگذر، بایندگان خدا به دشمنی و ستم رفتار می‌نماید، اما در مقابل او نایستد و با دست و زبان موضع‌گیری نکند، سزاوار است که خداوند به جایگاهی که شایسته آن است - یعنی آتش - در آورد. شما می‌دانید که اینان (بنی‌امیه) طاعت شیطان را پی گرفته‌اند و از اطاعت خداوند روی گردانند و آشکار مرتکب فساد می‌ند و حدود الهی را وانهادند و خراج را سهم خود ساخته‌اند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام گردانده‌اند. درحالی که من به جهت قرابت با رسول الله ﷺ از دیگران به خلافت سزاوارترم. نامه‌هاتان به دستم رسیده و فرستاده‌هاتان با پیام بیعت شما نزد من آمده‌اند. مبدا از نصرت و یاری‌ام دست بردارید. اگر به بیعت شما نزد من آمده‌اند، مبدا از نصرت و یاری‌ام دست بردارید. اگر به بیعت خود پایبند بمانید، به حق و بهره و هدایت خود خواهید رسید و جان من با جان شما و خانواده و فرزندان با خانواده و فرزندان شما پیوسته خواهد بود. من برای شما الگو و نمونه‌ام. اما اگر چنین نکنید و عهد و پیمان بشکنید و از زیر بار بیعت با من شانه خالی کنید، به خدا سوگند

این کار شما بی سابقه نیست و شما با پدر و برادر و عموزاده‌ام نیز چنین کردید. آیا فریب خورده جز آن کسی است که به وعده‌های شما فریفته شود؟! حق خود را از دست داده و نصیب خود را ضایع کرده‌اید و هر که عهد بشکند به ضرر خود شکسته است و زود است که خداوند مرا از شما بی نیاز گرداند. و السلام.

امام حسین علیه السلام نامه را پیچید و مهر کرد و به قیس بن مسهر صیداوی سپرد تا به کوفه ببرد (ابن اعثم، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۸۰).

### نامه یازدهم: به بنی هاشم از کربلا

آخرین نامه امام حسین علیه السلام در کربلا و در بحبوحه محاصره و تهدید و جنگ افروزی دشمن، خطاب به محمد حنفیه و بنی هاشم جامانده از کاروان حسینی نوشته شده است. روزهایی است که نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از هر موقعیت دیگر، خود را تنها و نیازمند یاری مسلمانان، به خصوص بستگان و دوستان، می بیند. البته این ظاهر قضیه است. در اندیشه حسین بن علی علیه السلام وقتی حاکمی مستبد فاسد و بی لیاقت همچون یزید بر سر کار می آید و زمام اداره جامعه اسلامی را قبضه می کند، بی شک دگرگونی‌ها و کجی‌های بزرگ و عمیق حادث می شود و اسلام در هر لحظه به اندازه فرسنگ‌ها فرسنگ از حقیقت خود و از خط راستین الهی فاصله می گیرد و هیچ چیز و هیچ عاملی قادر به متوقف کردن یا دست کم کردن کردن این حرکت منحرفانه نیست؛ مگر ایثار و جانفشانی و ریخته شدن خون کسانی همچون ابی عبدالله علیه السلام در چنین شرایطی، هیچ مسلمان و مؤمنی را نرسد که سکوت و بی موضعی پیشه کند و راحت لبانه یا از سر ترس بر مال و جان یا به هر بهانه دیگری خود را از عینیت جامعه کنار بکشد و خطرات و نابسامانی‌های عیان جامعه اسلامی را نادیده بگیرد.

در این میان بنی هاشم، که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند خونی و خویشی داشتند و به ظاهر از دیگران به اسلام و حمایت از خط روشن رسالت سزاوارتر بودند، باید در مواجهه با حرکت‌ها و جریان‌های متضاد با اهداف اصیل اسلام، از همه پیش قدم‌تر و پا به رکاب‌تر می بودند؛ که نبودند و نکردند کاری را که می بایست در کنار ابی عبدالله علیه السلام به سرانجام می رساندند؛

چراکه دنیا و زندگی مادی و جذابیت‌های پرکشش آن، آنان را محکم در آغوش گرفته بود و رها نمی‌کرد و جرئت اقدام و عکس‌العمل درست و به موقع به آنان نمی‌داد. اینجاست که امام حسین علیه السلام در واپسین روزهای عمر شریف خود، درحالی‌که برای حفظ کیان اسلام و برگرداندن کجی‌ها و انحرافات به شاهراه مستقیم الهی هیچ راهی جز مجاهدت و جانبازی پیش رو ندارد، آخرین تیر ترکش موعظه و مهر و حق رحامت و هشدار را به سوی بنی‌هاشم رها می‌کند؛ بدان امید که «شاید از آن میانه یکی کارگر شود» و روزی خواب دنیا از سر آنان بپرد و پی به حقیقت ماجرا ببرند.

متن نامه دو سطری، اما پرمعنا و بیم‌دهنده امام حسین علیه السلام، به روایت امام باقر علیه السلام، که از کربلا برای محمد حنفیه و دیگر بنی‌هاشم نوشته شده، بدین قرار است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ، وَكَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَالسَّلَامُ.

بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی علیه السلام به محمد بن علی و بنی‌هاشم، اما بعد؛ گویا دنیا هیچ‌گاه نبوده، و گویا آخرت همیشه بوده است. والسلام (ابن قولویه، ۴۳۵ق، ص ۱۵۷).

## جمع‌بندی

چنان‌که دیدیم، نامه‌های امام حسین علیه السلام که در موقعیت‌های متفاوت مربوط به قیام حماسی ایشان در سال ۶۰ هجری و در پاسخ به نامه‌های اهل کوفه و دیگران و گاه ابتدائاً نوشته شده بود، با وجود تعداد کم، بسیار عمیق و روشنگر است و در نشان دادن واقع حوادث و رویدادها و نمایاندن دقیق موضع‌گیری‌های افراد و گروه‌ها و شناخت روحیات و انگیزه‌های موافق و مخالف سهم بسزایی دارد و ملاک‌های روشن و مشخصی برای فهم درست مسائل و چرایی‌های واقعه عاشورا و پی بردن به عمق اندیشه‌ها و اهداف سیاسی - الهی امام حسین علیه السلام به دست می‌دهد.



## منابع

١. ابن اثير، على بن محمد (١٣٩٩ق). **الكامل في التاريخ**، لبنان، بيروت، دارالصادر.
٢. ابن اعثم كوفي، محمد بن علي (١٤٠٦ق). **الفتوح**، بيروت، دارالكتب العلمية.
٣. ابن طاووس، علي بن موسى بن جعفر (١٤٢٥ق). **الملهوف على قتلى الطفوف**.
٤. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم (١٤١٣ق). **الامامة و السياسة**، تحقيق علي شيري، قم، منشورات رضى.
٥. ابن قولويه، جعفر بن محمد (١٤٣٥ق). **كامل الزيارات**، تحقيق جواد قيومي اصفهاني، مؤسسة النشر الاسلامي.
٦. ابو مخنف، لوط بن يحيى (١٤١٧ق). **وقعة الطف**، تحقيق يوسف غروي، قم، جامعه مدرسين.
٧. خوارزمي، موفق بن احمد (بي تا). **مقتل الحسين عليه السلام**، تصحيح محمد السماوي، قم، دار الانوار الهدى.
٨. ذهبى، شمس الدين محمد (١٤٠١ق). **سير اعلام النبلاء**، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٩. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤ق). **بصائر الدرجات**، تصحيح حاج ميرزا محسن كوجه باغى، تهران، منشورات اعلمى.
١٠. طبرى، محمد بن جرير (١٤٠٢ق). **تاريخ الطبرى**، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
١١. مجلسى، محمد باقر (١٤٠٣ق). **بحار الانوار**، بيروت، مؤسسة الوفاء.
١٢. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ق). **الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد**، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام.

